



حضور

قرآن از نگاه صوفیان و عارفان

محسن معینی

عرفان در اصطلاح، عبارت است از معرفت قلبی که از طریق کشف و شهود، نه بحث و استدلال، حاصل می‌شود و آن را «علم وجدانی» نیز گویند. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف می‌گویند و دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت می‌خوانند. تصوف نیز طریقه‌ای در معرفت و تربیت، رایج در بین مسلمانان بود که پیروان آن، پشمینه پوشی را به عنوان نشانه ترک ماسوی اله (آنچه غیر از خداست) شعار خویش کرده بودند و به همین سبب صوفیه و متصوفه خوانده می‌شدند. عرفان و تصوف در محیط جامعه اسلامی رشد کرده و بسیاری از مبانی و اصول اولیه آن از متن آیات قرآن استخراج شده است. در این مقاله ضمن اشاره به برخی از مبانی عرفانی استخراج شده از قرآن، به توصیف قرآن از زبان عارفان و صوفیان بزرگ پرداخته می‌شود.

مبانی عرفانی دریافت شده از قرآن

۱- تجلی و جذب: از مباحث اصلی عرفان و تصوف که ریشه آن در قرآن است، عبادت‌زانی کلشنی (مصباح الهدایه، صص ۹۹-۹۸) پس از اینکه تجلی را به ۳ قسم ذاتی، صفاتی و قضایی تقسیم کرده است، در باب تجلی ذاتی می‌گوید: و علامتش آنکه اگر از بقای

وجود سالک چیزی مانده بود، فسای ذات و تلاشی صفات است در سطوات انوار آن و آن را «همقه» خوانند. چنان که حال موسی^ع است که او را بدین تجلی از خود بستند و فانی کردند. «فلما تجلی ربه للجلجل جمله دکا و خز موسی صمعا». چون از حق تعالی طلب رؤیت و مشاهدت ذات کرد و هنوز به بقای بعد الفنا نرسیده بود و بقای صفات وجودش برقرار بود، به دلالت «ارنی» به وقت تجلی نور ذات بر طور نفس، وجودش متلاشی و مندک شد. بنابراین تجلی که در عرفان و تصوف مطرح است، از آیه ۱۴۳ سوره اعراف اخذ شده و سخنان عارفان و صوفیان بیشتر شرح و توضیح این آیه است. جذب: نیز که در اصطلاح عرفان به معنی کشیدشدن بنده به سوی خدا با عنایت الهی است که سبب می‌شود انسان بی‌واسطه کوشش و بدون دشواری طی منازل، ناگهان، به خدا نزدیک شود، بر اساس آیه ۵۴ سوره بقره: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فَكَفَرُوا وَتَلَّوْا الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ» خدا گرومی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند.

۲- معیت الهی: در آیه ۴ سوره حدید آمده است «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» و او هر جا که باشید با شماست، که در عرفان و تصوف به آن بسیار توجه شده است با عناوینی مانند معیت حق یا بنده.

۳- قرب: در لغت به معنی نزدیک بودن است و نزد صوفیان، قسرب، نزدیکی دل به خداوند از

حق است. آیاتی که درباره قرب در قرآن آمده و صوفیان بدان استناد کرده‌اند، عبارتند از: «وَإِنَّا سَأَلْنَا عَبْدَ اللَّهِ عَنِّي فِئْتِي قُرْبًا أَحَبُّ ذُرِّيَّةً لَنَا إِنَّا إِنَّا نَعْبُدُ قُلُوبَنَا وَتَوَكَّلْنَا بِئِ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقره: ۱۸۶)، «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْنَاهُ مَأْثُورًا بِه نَفْسِهِ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶) و آیه ۸۵ سوره واقعه: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ». در عرفان به قریبی که در آیه هو نحن اقرب الیه من حبل الورد آمده، قرب وریدی که حاکی از کمال قرب خدا با انسان است، تعبیر می‌کنند.

۴- حب الهی: از موضوعات مهم و بسیار چشمگیر در عرفان و تصوف، بحث حب الهی است که این موضوع نیز برگرفته از آیات قرآن است. برخی آیاتی که مورد استناد و استشهاد عارفان قرار گرفته، عبارت است از: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (المائد: ۵۴)، «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱) و آیه ۱۶۵ سوره بقره که بسیار به آن توجه کرده‌اند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ». این آیات مورد تفسیر و تأویل بسیاری از عرفا و صوفیه قرار گرفته و موضوع عشق نیز که از مباحث عمده و اصلی عرفان و تصوف است، بر اساس همین آیات است.

۵- تشبیه و تنزیه: یکی از مباحث عرفانی و البته کلامی که مورد بحث و مناقشه میان عرفا و صوفیه و متکلمین بوده، بحث تشبیه و تنزیه ذات باری تعالی است و آیاتی مانند «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری: ۱۱) در تنزیه و آیه ۱۰ سوره فتح: «يَذُوقُ الْعَذَابَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ» در بحث تشبیه خدا بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

۶- زهد و تقوا: از شعارهای اولیه سلوک عملی عارفان و صوفیه، زهد و تقوا بوده که اساس آن آیات بسیار زیاد قرآن در توصیه به تقواست. مباحث بسیار دیگری در عرفان مطرح شده که اصل آن از قرآن است مانند بحث از اسماء اله تعالی (بدان حد که برخی عارفان، عرفان را علم به اسماء الهی دانسته‌اند)، دعا و ذکر، استغناء، بار امانت (آسمان بار امانت ننواست کشید، برگرفته از آیه ۲۲ سوره احزاب: «ثُمَّ عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...»)، توبه، توکل، صبر، حجاب (انواع حجاب‌های ظلمانی و نورانی، برای نمونه آیه ۵۴ سوره فصلت: «أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ»)، غیبت و حضور، فقر (آیه ۱۵ سوره فاطر: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»)، فنا و بقا (برای نمونه آیه ۲۶ و ۲۷ سوره الرحمن: «كُلٌّ مِنْ لَدُنَّا فَانْ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»)، مقام رضا و بسیاری از موضوعات دیگر که عارفان، آیات الهی را تأویل و تفسیری عرفانی کرده و به تدریج جزء اصول و مبانی عرفان قرار گرفته است.

در اینجا این سؤال را مطرح می‌کنیم که مراد از نزول قرآن چه بوده است؟ آیا صرف خواندن یا حتی فهمیدن معنای آن کافی است؟ یا حتی بالاتر عمل به برخی اوامر آن و ترک تعددای منهیات آن؟ در جواب باید گفت: همه اینها خوب است اما ظاهراً قرآن برای هدایت انسان به سوی خدا نازل شده است. به گفته سعدی: «هراد از قرآن، تحصیل سیرت خوب است، نه ترتیل سورت مکتوب» (گلستان، ۱۸۴) و این گونه نگاه به قرآن را اولیای خدا و معصومان و عارفان به خوبی به ما می‌آموزند. البته عارفان گاه با زبانی هنری و رمزآمیز و گاه با زبانی تند و پر از کنایه و تعریض به این مسئله مهم اشاره کرده‌اند.

اصولاً زبان تصوف و عرفان، زبانی رمزآمیز و هنری است. نگاه عارفان و صوفیان به دین

هنری است. بسیاری از گزاره‌ها و احادیث و آیات را عارفان و صوفیان مانند همه مسلمانان خوانده‌اند ولی برداشت آنان و بیانشان با بیان دیگر مسلمانان متفاوت بوده است. علاوه بر این، صوفیان به جهت زهدوری، نگاهشان به دین، کمتر از دیگر مسلمانان، دنیایی - نه لزوماً به معنای منفی آن - بوده و دنیاگریزی آنان این تاثیر را داشته که فهم آنان گاه با فهم فقیهان و عالمان نزدیک به قدرت و در رأس امور، حکومت، متفاوت باشد و مهم‌ترین نکته هم اینکه به جهت اعتقاد به تأویل و دارای بطور مختلف بودن قرآن و احادیث، به تأویلات دست بازدهاند که غیر آنان این کار را انجام نداده یا اصلاً روانی دانسته‌اند. در این مقاله ما به این امور می‌پردازیم و بررسی می‌کنیم که فهم عارفانه و صوفیانه از قرآن چه ویژگی‌های داشته است.

وصف قرآن

برخی عرفا و متصوفه در آثار خویش با توصیف قرآن با زبان زیبا پرداخته‌اند. در اینجا برای بردن حظ معنوی و ادبی به تعدادی از این موارد از میان متون تصوف اشاره می‌کنیم:

احمد بن محمد بن زید طوسی در «الستین الجمع للطلطف البساتین» یا قصه یوسف (ص ۱۸) گوید: «مثل القرآن مثل الجن فیها تالک تجدید و طارق قدیم و القرآن فی کل رطب و یابس، فی الجنة قصور و درجات فی القرآن سور و آیات»، بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان. در بهشت، از هزار گونه نعمت است و در قرآن، از هزار گونه بند، حکمت است. در بهشت، قصور و درجات است. در قرآن، سور و آیات است. در بهشت، آنها و اشجار است و در قرآن، اخبار و اعتبار است. در جنان، عیش حمید است و در قرآن، وه و وعید است. در بهشت، غلمان و ولدان است و در قرآن، تبیان و رضوان و نور و سرور است. ندانم تا قرآن نخستی از بهشت جاودان است. بهشت خود طی جمال قرآن نهانست.

از نظر عارف، هر سخنی که انسان بتواند بگوید، که در آن سخن منیت و خود نشان مدخلیت نداشته باشد آن سخن همچون قرآن است زیرا قرآن کلامی است که در آن حق جلوه‌گر است در آن از منیت‌ها و خودخواهی‌ها خبری نیست گفتمی که تو در میان نباشی آن گفت تو هست عین قرآن آری به گفته شمس تبریزی (مقالات ص ۶۲۱): «قومی باشند که آیه الکرسی خوانند بسر سر نرجور و قومی باشند که آیه الکرسی بخوانند».

در این زمانه و روزگار که فتنه‌های گوناگو بر بشریت فرو می‌آید و دعوت به کفر و بی‌دین سکه رایج بازار پرفریب دنیا شده است، مسلماً را چاره‌ای جز پناه بردن به قرآن نیست که فرمود: «إِنَّا أَنْتَبِئْتُ عَلَيْكُمْ الْفِتْنِ كَقَطْرِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ». هر گاه فتنه، همچون شب دیچور بر شما باریدن گرفت، بر شما باد به قرآن روی آوردن. در اینجا است که قرآن همچون عصای موسی، کفرها را و فتنه، را ببلعد و از بین ببرد.

هست قرآن مر تو را همچون عصا کفرها را در کشد چون ازدها (مشنوی، دفتر ۳ بیت ۱۲۰۹)

تأویل قرآن

به نظر عارفان، قرآن را نباید صرف الفاظ دانست یا معانی ظاهری آن بلکه باید به معانی باطنی نهفته در آن توجه شود و سعی کرد به آنها دسترسی پیدا کرد. معنای باطنی قرآن را نیز هر کسی نمی‌داند مگر کسانی که با خوشستن خویش، هر گزشت و به تهذیب نافر پرداخته باشند.

معنی آن را در آن برس و پس
وز کسی کانتش زدمست اندر هوس
مولوی در متنوس، قرآن را دارای بطون
دانسته و حروف را ظواهر قرآن می‌داند که آن
را به انسان تشبیه کرده که صورت ظاهری و
بدن او با نقش و نگارها ظاهر اوست و روح و
جان او باطن اوست؛ قرآن نیز معنی آن، باطن
آن است.

حرف قرآن را بدان که ظاهر است
زیر ظاهر، باطنی بس قادر است
زیر آن باطن یکی بطن دیگر
خیره گردد اندرو فکر و نظر
زیر آن باطن یکی بطن سوم
که دور گردد خردها جمله هم
باطن چارم از نسی خود کس ندید
جز خدای بی نظیر بی ندید
نوز خدای ای سر ظاهر مبین
دیو، آدم را نیند جزی که مبین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است
که نقوشش ظاهر و جانش خفی است
(مولوی، متنوی، دفتر ۳)

در روایت نیز آمده است: «ان للقرآن ظهراً و
باطناً و لبطنه ظمالاتی سیعة باطن».

عین القضاة همدانی (تمهیدات، ۱۶۹)
می‌گوید: «هر چه هست و نبود و خواهد بود،
جمله در قرآن است که ولا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبیین» (انعام: ۵۹). اما تو قرآن
کجا بینی؟ «یهات یهات! قرآن در چندین
حجاب است، تو محرم نیستی»؛ و اگر در درون
پرده تو را راه بودی، این معنی که می‌رود، بر تو
جلوه گر می‌کردی. در ریفا «انا نحن نزلنا الذکر و
انا له اعلمون» (حجر: ۹). قرآن خطاب لعیز
است با دوستان خود و بیگانگان را در آن هیچ
نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که به ظاهر
شنوند، زیرا که سماع باطن ندارد؛ «انهم عن
السمع لم یعزولون» (شعراء: ۲۱۴) و جای دیگر
گفت: «ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم»
(انفال: ۲۳) اگر دانستی که ایشان را سماع
باید دادن، خود داده شدی اما هرگز از بیگانگی
خلاص نیابند.

و همو در جایی دیگر (ص ۱۷۸) به بحث از
ظاهر و باطن قرآن پرداخته و چه نیکو گفته
است که: «در ریفا خلق به ظاهر قرآن قناعت
کرده‌اند و همه از او پوستی بینند؛ باش تا مغز
او خوردند که «القرآن ماده الله فی ارضه»
مصطفی - علیه السلام - از این قوم بین که
شکایت چگونه می‌کنند: «و قال الرسول یا
رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا»
(فرقان: ۳۰) مگر حسن بصری از اینجا گفت
که «تنزل القرآن لیمعل به فاتخذتم دراسته
عملاً»؛ گفت: قرآن را برای عمل فرستادند شما
خواندن او را عمل می‌سازید.

همو در نامه (۱۳۷/۱) گفته است: «قرآن
در پرده است و تو ناخرم، هرگز تا جان خود را
در طلب او نیازی، او خود را و انعامی، زیرا که تا
خدمت او نکنی چندین سال، محرم نگردی».

حضور به هنگام تلاوت

در نزد عارف به هنگام تلاوت قرآن، باید
حالات ظاهری و باطنی را رعایت کرد.
آداب ظاهری تلاوت قرآن با توجه به آنچه
در احادیث آمده و برخی بزرگان همچون
عزالی و فیض کاشانی گفته‌اند، چنین است:
۱- حالت تلاوت کننده همراه با ادب و دور از
تکبر و رو به قبله باشد. ۲- بهتر آن است مقدار
قرائت قرآن به گونه‌ای باشد که در یک ماه
آن را ختم کند تا بهتر بتواند در آن تدبر کند.
۳- قرآن را با ترتیل و با صدای بلند تلاوت کند.
۴- هنگامی که به آیات عذاب می‌رسد، گریه
کند و هنگامی که به آیات ثواب و وعده بزرگ
می‌رسد، با رجا رسیدن به آن خوشحال
باشد. ۵- قرآن را با استعاذه شروع و با ادعیه

خاصی ختم به پیش برسد. ۶- حتی حضور
قرآن را از روی مصحف تلاوت کند، اگر چه آن
را از حفظ داشته باشد و هنگامی که در نزد او
قرآن تلاوت می‌شود، به آن گوش فرا دهد و از
سخن گفتن بپرهیزد.

اما آداب و حالات باطنی تلاوت قرآن نیز چند
است: اول - فهم اصل کلام، تلاوت کننده قرآن
باید بداند که این سخن کیست و برای درک و
فهم ما لسان‌ها، آن را به این شکل نازل کرده
است تا ما بهتر بفهمیم و اگر این آیات بر کوه
نازل می‌شد، از خشیت خدا بر خود می‌لرزید.
دوم اینکه عظمت گوینده (خدا) را در دل
خوبیش حاضر کند و به تعظیم او در دل ببرد.
سوم حضور قلب است و چهارم تدبر در آیات
قرآن؛ یعنی اینکه پس از حاضر شدن قلب، به
اندیشیدن در آیات پردازد و بتدبیر تفهیم است؛
یعنی درباره هر آیه از قرآن طلب فهم کند و در
آخر اینکه موانع فهم آیات را که حجاب‌های
فهم است، از خود دور کند و آنها حجاب‌هایی
مانند توجه بسیار به مخارج حروف و تقلید و
تعصب، گناه و تفسیر به رای.

مهم‌ترین کتب و تفاسیر عرفانی

کتاب‌های تصوف و عرفان بسیار زیاد است و
شمردن همه آنها در این مجال اندک، ممکن
نیست اما در اینجا به برخی از مهم‌ترین آثار و
تفاسیر عرفانی اشاره می‌کنیم؛ کتاب‌هایی
همچون المصنف نوشته ابونصر سراج، تهذیب
الاستیزار نوشته ابوسعید خرقوسی؛ کشف
المحجوب نوشته عجویری؛ تذکره الاولیاء نوشته
فریدالدین عطار نیشابوری؛ طبقات الصوفیه
نوشته ابوعبدالله رحمن سلمی که این ۲ کتاب
اخیر، در واقع شرح حال نگاری صوفیان است
فصوص الحکم ابن عربی و فتوحات مکیه او که
از مهم‌ترین کتاب‌های عرفان نظری است و بر
فصوص الحکم ابن عربی شرح‌های بسیار زیادی
نوشته‌اند؛ قوت القلوب فی معامله المحبوب و
وصف طریق المرید الی مقام التوحید نوشته
ابوطالب مکی؛ تمهیدات عین الفیاض همدانی و
نامه‌ها و مکاتبات او؛ احیاء علوم الدین غزالی؛
رساله قشیریه و شرح التعریف کلاباذی و بسیاری
از کتاب‌های عرفانی و صوفیانه دیگر مشحون از
تأویلات، تعبیرات، برداشتها و تفاسیر عرفانی
و صوفیانه از آیات قرآن است. علاوه بر این،
برخی تفاسیر قرآنی که صیغه عرفانی دارد
عبارتند از: کشف الاسرار و عده الابواب نوشته
ابوالفضل رشیدالدین میبدی؛ بیان الاسرار
فی مقامات العباده نوشته حاج سلطان محمد
الجنابادی (گنابادی) ملقب به سلطان علیشاه؛
حقائق التفسیر نوشته ابوعبدالله رحمن سلمی
نیشابوری؛ لطائف الاشارات نوشته ابوالقاسم
عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری؛ متنوی
معنوی سروده جلال‌الدین محمد بلخی معروف
به مولوی که برخی آن را تفسیر قرآن دانسته
و به آن تفسیر ملاجلال اطلاق می‌کردند؛
لباب التأویل معروف به تفسیر خازن نوشته
ابوالحسن شیخی بغدادی؛ الفواتح الالهیه
و المفاتیح الموضحة للکلم القرآنیة و الحکم
الغریبه و الشهاده من خلال القرآن نوشته محمد
علی بازوری؛ غرائب القرآن و رغائب الفرقان
نوشته نظام الدین نیشابوری؛ روح البیان نوشته
اسماعیل حقی برسوی؛ تفسیر القرآن الکریم
نوشته صدر المتألهین شیرازی؛ بحر الحقائق
نجم الدین رازی؛ عرائس البیان شیخ روزبهان
بقلی؛ تفسیر محیط الاعظم سید حیدر املی
عارف شیعی که در کتب خویش و این تفسیر
عرفان ابن عربی را با تشبیه تطبیق داده است؛
بحر المحیة در تفسیر سوره یوسف منسوب به
احمد غزالی و قصه یوسف با استین‌الجماع
للطائف السائین احمد بن محمد بن زید
طوسی

قرآن فهمیدنی است

ملاحظات در باب امکان فهم قرآن

حسن جمشیدی

همیشه نوعی رابطه میان «حقیقت» و
«صراحت» وجود دارد. نمی‌توان حقیقت را
در لافه گذاشت و آن را به دیگران داد و گفت
حقیقت، همین است که من به شما می‌دهم
و شما هم از آنچه دادم، همان را بفهمید که
من فهم می‌کنم؛ بهرغم آنکه در لافه است، در
صناعات هفت گانه (صرف و نحو، بیان، منطق،
حساب، هندسه، موسیقی و نجوم) هم نمی‌توانیم
منظور از آنچه گفته شده، حقیقت است یا مجاز،
استعاره است یا کنایه یا تمثیل، رمز است یا طنز؛
حتی اگر بدانیم رمز است، باز هم صراحت دارد
ولی ما نمی‌توانیم کدام وجه منظور و مراد است.

در باب قرآن، چند پیش‌فرض مسلم است:
۱- قرآن، کلام خدوند به صورت وحی است.
اگر فرض بر این باشد که قرآن سخن نبی اکرم
است، نگاه ما دیگرگون خواهد شد؛ ۲- این کلام
الهی برای همه بشریت آمده و گروه خاصی را
هدف هدایت قرار نداده است. اگر چنین است
تردید نیست که باید به گونه‌ای سخن بگوید
که او لا ما بفهمیم، تقیاً آنچه می‌فهمیم ملاک
باور و اعتقادات ما خواهد بود (حجت). اگر
خدوند به گونه‌ای سخن بگوید که ما نفهمیم و
به تعبیر دیگر اگر بخواهد با زبان خاصی سخن
بگوید، روشن است که نمی‌تواند با دیگران ارتباط
برقرار کند. بر این مبنا کسانی که در پی کشف
زبان خاص در دین هستند، اگر منظورشان این
است که زبان دین هم مانند فیزیک و شیمی زبان
خاصی است، دچار اشتباه شده‌اند. مخاطبان
علم، همیشه افراد خاصی هستند که با کدهای
علم با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند ولی
مخاطبان دین، همه افراد جامعه‌اند. شاید بتوان
گفت تفاوت عالمان و روشنفکران می‌تواند ملاک
تفاوت عالمان و نبیا باشد. حتی عالمان هم
آزبان دارند؛ زبانی برای ارتباط با مردم و زبانی
برای ارتباط میان خودشان. اگر عالمان، زبانی
ویژه برای ارتباط درون بخشی نداشته باشند
ضامن آنکه ارتباطها با دشواری مواجه خواهد
شد. ما باید برای هر اصطلاح، توضیحات بسیاری
در پی بیابانیم. ۲ فیلسوف در گفت‌وگو با یکدیگر،
از اصطلاحاتی بهره می‌گیرند که نیازمند توضیح
نیستند؛ زیرا هر دو با آن اصطلاحات آشنا هستند
و گرنه باید نامحبت و وجود و عرض و... را یکی بعد
از دیگری، پیوسته برای یکدیگر توضیح بدهند.

بنابراین، در ارتباط درون‌بخشی، اصطلاحات
مانند کد و رمز عمل می‌کند ولی در ارتباطات
بین‌بخشی - مثلاً رابطه میان فیلسوف با مردم
عادی یا حتی رابطه همان فیلسوف با عالم علم
دیگر که با آن کدها و رمزها آشنا نیست - چنان
ارتباطی دشوار بلکه ناممکن است؛ چرا که با این
کدها و رمزها آشنا نیستند. شاید به همین دلیل
باشد که برقراری ارتباط عارفان با فقیهان یا با
مردم رابطه «عمارض تضاد» است یعنی هیچ‌گاه
با یکدیگر بر عرصه نخواهند شد.

در عرفان، گفته می‌شود عارف حقیقی را
درک می‌کند که با زبانش عادی و عرفی قلیل
بیان نیست؛ چگونه می‌توان مفهوم عشق را
برای نوباوهای امسال بیان کرد؟ او فقط می‌تواند
عشق را با دل خرد و درد کمرو، مقایسه کند. در
چنین مواردی، گفته می‌شود باید از اصطلاحات
خاص استفاده کرد؛ اصطلاحاتی که بتواند آن
حقیقت را قلیل بیان و گفتنی کند. البته برخی

نیز (همچون وینگشتاین) معتقدند اگر حقیقتی
اسماً نامگفتنی است، پس نباید گفته شود بلکه
باید آن را به سکوت بر گزار کرد. خردمند در
مواجهه با حقایق غیر قابل بیان - نه از آن رو که
ان بن بیان ندارند بلکه از این رو که این حقیقت را او
یافته و به گونه‌ای است که با فضای عمومی جامعه
ناسازگار است - از سکوت بهره می‌گیرد. نه از
تأویل که افراد را دچار دهشت افتمی کند.
قرآن اگر چه به عربی است ولی برای همگان
قابل فهم است (عربی مبین)، قرآن، زبان مرسوم
اعراب مکه و مدینه بوده است و تا دوره رسول
خاصی شنوندگان آیات قرآن هرگز نیاز به
تفسیر نداشتند و آنها را می‌فهمیدند؛ اگر چه در
منابع تاریخی مواردی هم آمده است که مثلاً
عمر یا بن عباس معنای کلماتی را نمی‌دانستند.
قرآن اگر چه به عربی است ولی برای همگان
قابل فهم است (عربی مبین)، قرآن، زبان مرسوم
اعراب مکه و مدینه بوده است و تا دوره رسول
خاصی شنوندگان آیات قرآن هرگز نیاز به
تفسیر نداشتند و آنها را می‌فهمیدند؛ اگر چه در
منابع تاریخی مواردی هم آمده است که مثلاً
عمر یا بن عباس معنای کلماتی را نمی‌دانستند.
قرآن اگر چه به عربی است ولی برای همگان
قابل فهم است (عربی مبین)، قرآن، زبان مرسوم
اعراب مکه و مدینه بوده است و تا دوره رسول
خاصی شنوندگان آیات قرآن هرگز نیاز به
تفسیر نداشتند و آنها را می‌فهمیدند؛ اگر چه در
منابع تاریخی مواردی هم آمده است که مثلاً
عمر یا بن عباس معنای کلماتی را نمی‌دانستند.

لغمان: «دارد شعر این گونه خوانی»
گفت اسن پارای زلسن بود
لغمان: «ببین از زلسن بود
باید چقدر معنا سرلست و روشن خواهد
بود خواندن شعر بعنایت. یک لست اتفاق
است و نمی‌تواند قفونی برای لست جعفری
و همه فزسی زلفان باشد. از این قیل موارد در
بین عالمان، فرولان اتفاق افتاده است. اما اینکه
عرب‌ها معنای آیه یا کلماتی را نمی‌دانستند
دلیل دشواری و غیر عادی بودن سخن قرآن
نخواهد بود. فرولان اتفاق افتاده که حتی عالمان
بزرگ دربار شعر در پی پیدا کردند پس چنین مواردی اختصاص
به زبان عربی ندارد؛ اما اگر شاعران نخواهند در
زبان شعر عمداً مفاد گویی کنند، استلزام
زیرا مخاطبان لشمار شاعرانی چون دیوان حافظ
یا غزالی است. با حتی مشو و دیوان شمس،
فرد عادی نیستند ولی مخاطب خطبات قرآن
هم رسول اکرم است و هم عمر و هم سیه
و هم بل و هم عمر و هم ابوبکر و هم دیگری
که گرد رسایل خدا حلقه زدند و به او ایمان
آوردند و هم دیگری که ایمن نیوردند و
مخاطب قرآن هستند تا آنکه که ایمن نیورند
قرآن با این مخاطبان به زبانی قلیل فهم سخن
می‌گوید و اگر غیر این باشد، نقض غرض خواهد
بود. بنابراین نباید گفت قرآن قرین خاص دارد و
برای فهم آن باید با آن زبان خاص آشنایی داشت.
این است که هر زبان، دشواری‌های خاص خود را
دارد. کسی که با قرآن معاشرت در نزد، به راحتی
با آن ارتباط برقرار می‌کند و می‌فهمد پس فهم
قرآن ممکن است چه با دشواری باشد ولی محال
نیست. اما اینکه این ارتباط و «با قرآن بودن»
چگونه اتفاق می‌افتد موضوع دیگری است.

۱- عصر معنی همه را و این معنی صفتی ظاهر را
نمی‌تواند
۲- صفتی ویژه «کلامه» است که عصر می‌گوید در
معنی کلمه برای این کلامه کرد. حجت کتبم

و زبان عامه